

امام

نویسنده: امتیاز یوسف

(Imtiyaz yusuf)

مترجم: حسین براتی

ناقد: دکتر مهدی رستم نژاد

عضو هیئت علمی جامعة المصطفی العالمية

چکیده

مقاله‌ی «امام» (Imam) نگارش «امتیاز یوسف» (Imtiyaz yusuf) از مجموعه‌ی مقالات دائرة المعارف قرآن لایدن، گزارشی است اجمالی از معانی مختلف واژه‌ی «امام» و میزان کاربرد آن در قرآن. همچنین ارائه نظرات برخی فرقه‌های اسلامی در باب امام و امامت.

نویسنده با اشاره به نمادین بودن انتصاب ابراهیم عليه السلام به امامت، دیدگاههای خوارج، اسماعیلیه، نزاریه، مستعلویه و شیعه اثنی عشریه

را درباره‌ی امام و امامت طرح و به مواردی از اختلاف این فرقه‌ها اشاره می‌نماید. و در پایان یادآور می‌شود که اهل سنت به مقام و شأن قدسی امام اعتقادی ندارند و این واژه را تنها درباره‌ی امام جماعت یا رجال علمی به کار می‌برند.

ناقد مقاله با مراجعه به منابع گوناگون به تکمیل و توضیح مباحث و ارائه کامل‌تر دیدگاهها و اختلاف نظرهای می‌پردازد و بر این باور است که نویسنده در ارائه گزارش و آرای فرقه‌ها نقایص

زیادی دارد و اصل امانت‌داری و بی‌طرفی در ارائه گزارش را نیز رعایت نکرده است، ضمن آنکه به ریشه‌ی اصلی اختلاف شیعه و سنی در باب امام و امامت نپرداخته است. از این‌رو ناقد با معرفی منابع شیعه در باب امام و امامت، غفلتها و لغزشهای علمی نویسنده را یاد آور شده و توضیحاتی پیرامون هر یک ارائه داده است.

کلید واژگان: امام، امامت، ابراهیم، فرق و مذاهب، شیعه اثنی عشری، اهل سنت، مستشرقان.

ترجمه مقاله «امام»

امام (جمع: ائمه) واژه‌ای است که در قرآن در معانی ذیل به کار رفته است:

الگو، رهبر، سرمشق، نمونه مطلوب و ایده‌آل، وحی، راهنما، نمونه کامل و پیش‌ترین.

این کلمه، هفت مرتبه به صورت مفرد و پنج مرتبه به صورت جمع در قرآن آمده است. واژه امام در اشکال گوناگونی در تاریخ اسلام تا زمان معاصر، در تفسیر به کار گرفته شده است و در شکل‌گیری بُعد

سیاسی و مذهبی جهان بینی اسلام، مهم و قابل ملاحظه است. (۱)

اشاره نمادین قرآن به انتصاب ابراهیم (درباره‌ی ابراهیم ر.ک. به: همین دائرة المعارف) به عنوان امام (رهبر) بشر در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴ توصیه می‌کند که ایمان به خدای ناپیدا - توحید اسلام - امتحانات مختلفی را در زندگی بر می‌تابد که به تحقق کامل مذهبی و اخلاقی می‌انجامد. (۲) (ن. ک. به: دو مدخل کفر و ایمان، اخلاق و قرآن) سوره‌ی احقاف، آیه ۱۲ و سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۷ به وحیهایی اشاره دارد که توسط موسی (ر.ک. به: همین منبع) و محمد به عنوان امام - کتب (ن. ک. به: مدخل کتاب) هدایت دینی - دریافت گردید، در حالی که در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲ واژه امام را به کار می‌برد تا به ثبت اعمال هر شخص اشاره کند. (ن. ک. به: مدخل ثبت اعمال بشر) این اعمال آثاری برای عالم زندگی پس از مرگ دارند. (ن. ک. به: مدخل ثواب و عقاب، آزادی و سرنوشت). قرآن از لحاظ فردی،

به همه‌ی مسلمانان توصیه می‌کند برای خود و خانواده‌شان دعا کنند تا در ایمان، امام شوند؛ در درجه اول در توجه به خدا و تقوا (درباره‌ی تقوا ر.ک. به: همین دائرة المعارف)، دستیابی به تقوا به عنوان نشانه امام شدن تعبیر و تفسیر می‌شود.

در بالا ذکر شد که کاربردهای واژه امام، مشخصه و صورت اصلی تجربه دینی را در اسلام ترسیم می‌کند. دو دسته از آیات قرآنی ذیل، از یک طرف سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۷۳ و سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵ و سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۴، و از سوی دیگر سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲ و سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴۱، بین دو نوع امام در ارتباط با رهبری اجتماعی و مذهبی فرق می‌گذارد. امامان (ائمه) راهنمایی و ارشاد (هدایت) - رهبران خالصاً هدایت یافته‌ای که اعتقاد دینی و تقوا را تبلیغ می‌کنند و امامان کفر و آتش (ر.ک. به: همین منبع) - رهبران بی‌بند و بار و ظالمی که فساد (ر.ک. به: همین منبع) را در زمین پراکنده می‌کنند و از ایمان به

خدا سرباز می‌زنند و بشر را به آتش جهنم می‌کشانند. (ن. ک. به: مدخل جهنم) قرآن مخالفان لوط پیامبر و شعیب پیامبر را ذکر می‌کند که نمایانگر تفاوت بین ائمة الکفر و النار و ائمة الهدایة هستند. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱ به تاریخ امامان در بین فرزندان آدم (ن. ک. به: مدخل آدم و حوا) اشاره دارد. خداوند پیامبران و رهبران پارسا را برانگیخت که وظیفه رساندن و حفظ پیام توحید را در بین گروههای مختلف مردم بر عهده داشتند.

در روز قیامت (ن. ک. به: دو مدخل مکاشفه؛ رستاخیز) این شخصیت به اعمال (در این باره ر.ک. به: همین منبع) نیک و گناهان (ن. ک. به: مدخل گناه، صغیره و کبیره) که توسط جوامع آنها نسبت به جنبه‌های اخلاقی و کلامی توحید انجام گرفته است، شهادت می‌دهند. (۳) (همچنین ن. ک. به: مدخل اعمال بد، نیک و بد)

نخستین نمونه قرآنی واژه امام به عنوان رهبر مذهبی، اجتماعی و سیاسی نمونه، چنان که در حکایت

ابراهیم پیامبر نشان داده شده است، معانی مختلفی در طول زمان به دست آورده است و توسط مسلمانان به طور تقاطعی در زندگی سیاسی و مذهبی‌شان به کار گرفته شده است؛ همراه با فرقه‌ها و گروه‌های بسیار که بر مشروعیت تفاسیر متأخر سیاسی و کلامی‌شان تأکید دارند. (۴)

خوارج (ر.ک. به: همین منبع) و اولین فرقه اسلام، با اصرار بر اصول تساوی بشر و اجرای عدالت قرآنی، به دنبال انتخاب آزاد امامی عادل و کاملاً محکم و تزلزل ناپذیر بودند تا بدون در نظر گرفتن پیشینه‌ی نژادی و قبیله‌ای او گزینش گردد. در حال حاضر فرقه‌ی اباضیه در عمان و شمال آفریقا تنها زیرمجموعه‌ی باقیمانده‌ی فرقه‌ی خوارج با سنت مستمر جهت امام منتخب هستند. (۵)

شیعه (ن. ک. به: مدخل تشیع و قرآن) منزلت و رتبه رهبری سیاسی و مذهبی سه خلیفه اول مسلمان را نپذیرفته و به جای آن علی بن ابی طالب را به عنوان اولین امام - که جذبه مذهبی، رهبری و سیاسی‌اش

به لحاظ تبار شناختی انتقال یافته است - به رسمیت می‌شناسند و حق مشروع منصب امامت را تنها در انحصار فرزندان او می‌دانند. به اعتقاد شیعه، امام از موهبت معنای باطنی قرآن برخوردار است که از محمد. به علی و فاطمه - به ترتیب داماد و دختر او - و از آنها به فرزندان نسبی ایشان منتقل شده است. (۶)

برای «نزاری» - فرقه‌ای از شیعیان اسماعیلی - «آقاخان» فعلی، چهل و نهمین امام ظاهر و زنده (حاضر) می‌باشد که آنان او را تجسم قرآن تلقی می‌کنند. (۷)

«مستعلی» - از شاخصه‌های شیعیان اسماعیلی - به رهبرشان (داعی مطلق) به چشم نماینده و معلم مذهبی جامعه - از هنگامی که امام الطیب در سال ۱۱۳۰ میلادی / ۵۲۷ قمری از انظار غایب گردید (غیبت) - نگاه می‌کنند. (۸)

شیعیان اثنی عشری، «دوازده امامی»، که بیشتر آنها مقیم ایران، عراق و لبنان هستند، دوازده فرزند (۹) فاطمه و علی را - تا امام محمد مهدی که در سال ۸۷۴ / ۲۶۰ از انظار غایب گردید - به عنوان تنها مفسران لغزش‌ناپذیر قرآن گرامی و

مقدس می‌شمارند. شیعیان دوازده امامی از آن هنگام به دانشمندان دینی خود - مجتهدان و آیت الله‌ها - به چشم رهبران مذهبی - به جای این امام و تا بازگشت او - می‌نگرند.

از نگاه خوارج و شیعیان، امامان هم زمان قدرت سیاسی و مذهبی دارند و معنای باطنی قرآن را می‌دانند، جامعه مسلمانان را رهبری می‌کنند و شریعت و قوانین اسلامی را تفسیر می‌نمایند و به کار می‌گیرند. (۱۰) (ن. ک. به: مدخل شریعت و قرآن، سیاست و قرآن).

مسلمانان اهل سنت به عنوان مدافعان اصلی مذهبی و اجتماعی پیروان سنت پیامبر و جامعه (اهل السنة و الجماعة) (ن. ک. به: مدخل سنت) به مقام و شأن الهی و قدسی

امام اعتقاد ندارند. از نگاه آنان، این واژه مرجعی مثالی از دو پیامبر برجسته، ابراهیم و محمد در مقام پیامبران و سیاستمداران نمونه بیان می‌کند و هر دوی آنها معرف تبعیت تزلزل ناپذیر از اصل یکتاپرستی و رهبری هماهنگ و منسجم دینی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی هستند. (۱۱)

مسلمانان اهل سنت، عنوان «امام» را جداگانه برای بر امام جماعت مسجد به کار می‌برند و آن را به عنوان، عنوانی احترام‌آمیز تنها برای رهبران سیاسی و محققان فاضل علوم دینی اسلامی به کار می‌برند. (۱۲)

و شفافیت لازم، محروم است.
دوم. نارسایی در تنقیح محل بحث

واژه‌ی «امام» در موارد و معانی مختلف کاربرد دارد و گستره کاربست آن از امامان معصوم تا انمهی کفر را در بر می‌گیرد، پس لازم بود محل نزاع بین فرقه‌ها به صورت روشن تعیین گردد. بدیهی است که در موارد کاربرد این واژه، نزاعی نیست، بلکه مرز اختلاف فرقه‌ها در ارتباط با مفهوم ویژه این واژه یعنی «رهبری سیاسی و دینی جامعه اسلامی» است که در این نوشته برجسته نشده است، از این رو مقاله گاه در کش و قوس محل بحث و موارد کاربرد گرفتار آمیختگی و چند پهلوگویی شده و با پریدن از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر، سر رشته‌ی سخن را گم کرده و مباحث لفظی (استعمالی) را با مطالب محتوایی و مفهومی در آمیخته است.

سوم. جانبدارانه نویسی

نگاه اجمالی به مقاله نشان می‌دهد که نویسنده در پی یافتن

مقاله‌ی «امام» از مجموعه مقالات دائرة المعارف قرآن لایدن، در عین فشردگی و کوتاهی، به مسائل حساس و مهمی اشاره کرده و تا حدودی در تبیین موضوعات اساسی و پرداختن به برخی وجوه اختلاف و اشتراک مذاهب اسلامی در باب امامت، کارنامه‌ی قابل قبولی ارائه داده است. در ایجاد زمینه برای کاوشی جامع‌تر و فتح باب تضارب آراء نیز توفیقاتی داشته است، ولی از جهات دیگر کاستیهایی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

الف: اشکالهای کلی

اول. نبود واژه‌شناسی و تعریف اصطلاحات

با اینکه در این مقاله از واژه‌هایی چون: اباضیه، نزاری، مستعلی، آقاخان، داعی مطلق، امام الطیب، و... سخن به میان آمده، تعریف گویایی از آنها ارائه نشده است. به همین جهت مقاله دچار نوعی پیچیدگی و گنگی شده و از گویایی

حقیقت به کنکاش و تحقیق در منابع نپرداخته است، بلکه حقیقت را چیزی می‌دانست که پیش از تحقیق آن را به عنوان پیش‌انگاره پذیرفته بود. از این رو مقاله خواننده را به شیوه‌ی غیر مستقیم به این نتیجه می‌رساند که در مسئله «امامت» حق با کسانی است که انتخاب امام را مشروط به رأی و نظر مردم (شورا) می‌دانند؛ نه آنان که «نص» خاص را در انتخاب امام دخیل می‌دانند. نویسنده با همین پیش‌فرض مطالبی چون: اصل تساوی بشر، اجرای عدالت قرآنی، اصل انتخاب آزاد، دوری از موروثی شدن حکومت، اجتناب از انحصار گرایی در حاکم شدن یک تبار و قبیله و... را با زیرکی و ضرب آهنگی آرام، در ضمن بیان مطالب دیگر در ردّ قول شیعه‌القاء می‌کند تا به نتیجه دلخواه خود دست یابد و کفّی ترازو را در طرفی خاص سنگین‌تر نماید، لذا نویسنده در این مقاله از آغاز حق را به هواخواهان اصل شورا می‌دهد و در ادامه آنان را «مدافعان اصل مذهبی و اجتماعی

سنت پیامبر و جامعه» می‌نامد و به دیگر فرقه‌ها و گروه‌ها با نگاهی فرعی می‌نگرد؛ به ویژه آنکه طرفداران اصل نصّ در انتخاب امام را با کنایه به تبارگرایی، موروثی دیدن حکومت، انحصار طلبی در آن و... متهم می‌کند و از سوی دیگر با تاثیر پذیری از اندیشمندان مسیحی و یهودی بدون ارائه دلیل و مدرک، زبان قرآن را نوعی تمثیلی و نمادین می‌داند و با این نگرش به قضیه انتصاب حضرت ابراهیم علیه السلام به امامت می‌پردازد. ما مشروح آن قضیه را بررسی خواهیم کرد.

چهارم. نبود منابع و مآخذ

ذکر نشدن منبع در این مقاله از ضعفهای دیگر و خارج از استاندارد دائرة المعارف نویسی است. در این مقاله کمتر به منابع اشاره شده است و با این که برای مطالب اشاره شده، صدها رساله، کتاب، گزارش و اسناد تاریخی موجود است، نویسنده به هیچ کدام اشاره نکرده است. چنین مباحث هم نشان می‌دهد که وی به منابع اصیل شیعه مراجعه نکرده است.

پنجم. ناتوانی در ادای مطلب اصلی

مشکل اساسی مقاله آن است که جان کلام در باب امام و امامت را در حدّ یک دائرة المعارف معمولی نیاورده است، بلکه پاره‌ای از مطالب به صورت گزینشی و بسیار ناقص و سؤال برانگیز، همراه با لغزشهای علمی در کنار هم قرار گرفته است که چندان نتیجه‌ی مشخصی ندارد. علاوه آنکه در زمینه‌ی اعتقاد اهل سنت در باب رهبری جامعه اسلامی (امام) نکته قابل ملاحظه‌ای طرح نگردیده است. گویا ذهن نویسنده تنها به موارد کاربرد واژه معطوف بوده و به همین جهت بدون توجه به اصل مطلب از کاربرد واژه «امام» نزد اهل سنت برای امام جماعت و رجال علمی، سخن به میان آورده است.

ب: اشکالهای محتوایی

۱. گویا نویسنده در این بخش از مقاله می‌خواهد، با اشاره به آیه ۱۲۴، سوره‌ی بقره داستان انتصاب ابراهیم علیه السلام به امامت را نمادین و بدون واقعیت خارجی معرفی کند.

در آن آیه می‌خوانیم:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ

فَاتَمَّهِنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ «و (یاد کنید) هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمایش کرد، و (او به خوبی کار) آزمایشها را تمام کرد، [خدا به او] فرمود: «در واقع من تو را امام [پیشوای] مردم قرار دادم» [ابراهیم] گفت: و از نسل من (نیز امامانی قرار بده). [خدا] فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد».

گو اینکه از منظر نویسندگان این اثر، در این داستان انتصابی واقع نشده است و تنها رسیدن به اوج قله ایمان و اخلاق، با زبان تمثیلی به ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ تعبیر شده است؛ بی آنکه اتفاق خاصی در خارج افتاده باشد.

روشن است که این اظهارات متأثر از نظریات برخی متکلمان و فیلسوفان مسیحی و یهودی غرب است که برای توجیه برخی مفاهیم دینی عهدین و متون تحریف شده تورات و انجیل به کار بستند و مجبور شدند برای فرار از تعارضات مفاهیم دین و دستاوردهای علمی

روز، به ارائه دیدگاههای پوزیتیویستی و نماد انگارانه تن دهند (علم و دین، ۱۵۲). و زبان دین و کتاب مقدس را نوعی نماد و تمثیل بدانند تا تعارض علم و دین را حل نمایند، ولی چون مفاهیم آیات قرآن - بر خلاف متون تحریف شده‌ی عهدین - تعارضی با علم ندارد، نیازی هم به ارائه‌ی چنین تحلیلهای سست و غیر علمی نخواهد بود، زیرا با توجه به حکیم بودن خداوند و نزول قرآن از سوی او و اینکه سخن حکیم بازتابی از کلمات وجودی اوست، عقل حکم می‌کند که عبارات قرآنی، به دور از لغو و بیهودگی است و معنادار و واقع نما می‌باشد. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، فَصَلَّتْ، ۴۱».

تعبیری چون متن حکیمانه، «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس / ۱)، حَقٌّ «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ» (فاطر / ۳۱) بینه و نشانه‌ی روشن «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ» (انعام / ۱۵۷) و برهان و نور «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء / ۱۷۴) گویای واقع‌نمایی عبارات قرآن است و این تعبیرات نمی‌تواند با تمثیلی و نمادین بودن و بی‌معنایی عبارات آن سازگار باشد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: تحلیل زبان قرآن، ۲۵ و ۱۱۶؛ درآمدی بر معناشناسی، ۳۲ - ۳۴؛ علم و دین، ۱۴۱ - ۲۸۵؛ مبانی تفسیر قرآن، ۱۷۶ - ۱۹۴).

نمادین دانستن بی‌دلیل داستان انتصاب ابراهیم به امامت افزون بر آنچه گذشت و علاوه بر ناسازگاری این ادعا با روایات، اسناد و گزارشهای تاریخی با متن آیه نیز سازگاری ندارد، زیرا قرائن موجود در آیه (از قبیل: به کارگیری اِذْ زمانیه، ابتلاء به کلمات، فَاَتَمَّهَنْ، قال، جاعلک، للناس، دعای ابراهیم برای حفظ این مقام در میان ذریه‌ی، استجابت آن برای صالحان از ذریه‌اش و عهد خدا بودن این مقام) حکایت از واقع‌نمایی این عبارات دارد. چنان که هیچ مفسر قرآن شناسی تاکنون به نمادین بودن این داستان و لوازم آن ملتزم نشده است. جا دارد از پدید آورندگان دائرة

المعارف پرسیده شود، درباره‌ی آیاتی چون: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰)، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (سوره ص / ۲۶)، «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره / ۲۴۷) و نظایر آن چه می‌گویند؟! آیا این آیات نیز نمادین است؟! اگر چنین است، پس دیگر چه حجّتی برای ظواهر الفاظ باقی می‌ماند؛ حجّتی که شالوده و بنیانش براساس بنای عقلاء و حکم عقل پای‌ریزی شده است و انکارکردنی نیست!

به هر حال آنچه از داستان انتصاب ابراهیم به امامت، برابر آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره، استفاده می‌شود آن است که امامت تنها به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم، یا امور دنیا و دین مردم نیست (چنان که بعضی از اهل سنت گمان کرده‌اند و نویسندگی مقاله در پی القای آن است)، زیرا ابراهیم، قبلاً از این موهبت برخوردار بود.

همچنین استفاده می‌شود که امامت به معنی رسیدن به اوج ایمان و یقین و تهذیب نفس نیست (چنان

که نویسندگی مقاله پنداشته است)، زیرا ابراهیم علیه السلام براساس نصوص قرآن پیش از انتصاب به این مقام، واجد این مراحل بود. همچنین امامت، تنها به معنی رهبری و زعامت مادی و ظاهری، یا «فرد شایسته و نمونه بودن» یا «سرّمش و الگو بودن» نیست، زیرا این صفات از آغاز نبوت در ابراهیم بود و برای تمام انبیاء و رسل از آغاز نبوتشان لازم است. پس چیزی که در این مرحله به ابراهیم داده شد، از چنین مراتب و مراحل بالاتر است و آن اجرای احکام، تحقق بخشیدن به آن در جامعه، تربیت نفوس در باطن و خارج ساختن علمی آنها از ظلمات جهل و گمراهی به سوی نور هدایت (ایصال به مطلوب) است.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مفهوم هدایت‌گری در واژه «امام» وجود دارد، چنان که در آیه ۲۴، سوره‌ی سجده می‌خوانیم:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) راهنمایی

می‌کردند؛ چون که شکیبایی نمودند و همواره به آیات ما یقین داشتند».

به یقین این هدایت به معنی ارائه طریق نیست، زیرا ابراهیم علیه السلام قبل از انتصاب به امامت، برخوردار از مقام نبوت و رسالت بود که کارایی اصلی آن هدایت گری به معنی ارائه طریق است. بنابراین هدایتی که در مفهوم امامت اخذ شده، از نوع «ایصال به مطلوب» و «هدایت تکوینی» است و معنای آن تحقق بخشی به اهداف مذهب و تربیت نفوس و تأثیر باطنی و نفوذ معنوی امام بر قلبهای آماده است؛ چنان که درباره‌ی فرشتگان می‌دانیم آنان نیز برخوردار از هدایت تکوینی هستند و با امدادهای غیبی خود می‌توانند مؤمنان را از ظلمتها خارج کنند.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ (احزاب / ۴۳)؛ «او کسی است که (خود) و فرشتگانش برای شما دعا می‌کنند (و رحمت می‌فرستند)، تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج کند؛ و نسبت به مومنان مهرورز است».

دقیقاً «امام» نیز با نیروی باطن و نفوذ روحانی و تابش شعاع وجودش، انسانهای آماده را از ظلمتها خارج می‌کند و به نور می‌رساند. (ر.ک. به: تفسیر نمونه، ۱ / ۴۳۲ - ۴۳۵؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ۱ / ۲۶۷ - ۲۷۶)

۲. نویسنده بار دیگر با اشاره به آیه‌ی ۱۲۴، سوره بقره که درباره انتصاب ابراهیم به امامت است، مدعی می‌شود که فرقه‌های مختلف اسلامی با استناد به این آیه، به تعیین رویکردهای کلامی و سیاسی خویش در باب امام پرداخته‌اند و هر یک برای مشروعیت بخشی به سلطه‌ی سیاسی و مذهبی خود، براساس برداشتهای سلیقه‌ای و شخصی، به این آیه تمسک جسته‌اند، لذا آیه در طول تاریخ، تفاسیر گوناگونی به خود دیده است. آنگاه به صورت بسیار مجمل و نارسا به شماری از فرقه‌ها و نگرش آنان به مسئله امامت و انتخاب امام اشاره می‌کند؛ فرقه‌هایی چون: خوارج، اباضیه، نزاریه، مستعلویه، امامیه اثنی عشریه و اهل

سنت. روشن است که این قسمت از بحث - طرح نظریات فرقه‌ها در باب امام و امامت - می‌توانست اساسی‌ترین و پربارترین قسمت مقاله باشد، ولی نویسنده بهای چندانی برای آن قائل نشده و برعکس دچار لغزشهای علمی و نسبتهای خلاف واقع گردیده است که در ادامه ضمن تصحیح موارد اشتباه، توضیح بیشتری برای تکمیل بحث ارائه می‌گردد، و به صورت اجمالی، وجوه اختلاف در اشتراک نظریات فرقه‌های شیعه و نیز بین شیعه و اهل سنت در موضوع «امام» تبیین می‌شود.

۳. «امام» نزد خوارج و اباضیه
فرقه‌ی خوارج در سال ۳۷ هجری در جریان مسئله‌ی حکمیت در جنگ صفین پدید آمد. این گروه به علت کوتاه فکری، کج فهمی و لجاجت از امیرمؤمنان علی علیه السلام فاصله گرفتند و چنان از معارف اسلام دور شدند که از سوی عموم مسلمین طرد گردیدند. آنان هر چند در درون به شاخه‌های متعدد تقسیم شدند (ر.ک. به: فرق و مذاهب

کلامی، ۲۹۲؛ و تاریخ مذاهب اسلامی، ۱۲۲ - ۱۳۲ و بحوث فی الملل والنحل، ۵، ۱۷۹ / ۱۸۲)، ولی در چند مسئله اتفاق داشتند:

(۱) خلیفه و رهبر جامعه‌ی اسلامی، تنها با انتخابات سالم و آزاد، به وسیله تمام مسلمانان، نه گروهی خاص، برگزیده می‌شود و شخص انتخاب شده تا مجری عدالت است خلافتش پابرجاست و هرگاه چنین نباشد، کشتش واجب می‌شود.

(۲) امامت و رهبری ویژه هیچ یک از قبایل عرب نیست، لذا بر خلاف بقیه مسلمین، معتقد بودند خلافت اختصاص به قبیله قریش ندارد، بلکه حتی فرد غیر عرب هم می‌تواند خلیفه شود.

(۳) تعیین امام واجب شرعی نیست و تنها در صورت نیاز و مصلحت آن را واجب می‌دانستند. از جمله عقائد تند آنها تکفیر گنهکاران بود. از دید خوارج اهل معاصی کافر و مهدورالدم بودند و فرقی هم بین گناه و خطا نمی‌گذاشتند.

خوارج با این نگرش، بسیاری از

صحابه و بزرگان دین حتی امیرمؤمنان علی علیه السلام را تکفیر کردند و با سنگدلی و بی‌رحمی به خشونت و خونریزی میان مسلمان دامن زدند. این اعتقادات سبک سرانه از سویی، و اختلافات داخلی آنها از سوی دیگر باعث شد از جامعه‌ی اسلامی رانده شوند و پس از مدتی ریشه‌کن گردند (ر.ک. به: تاریخ مذاهب اسلامی ۱۱۰ به بعد). از فرقه‌ی خوارج تنها گروه «اباضیه» به علت اعتدال نسبی، میانه‌روی و رعایت انصاف در برخورد با مخالفان تاکنون باقی مانده‌اند. آنان خون مخالفان خود را محترم می‌شمارند، سرزمین آنان را جزو بلاد اسلامی می‌دانند و حتی ازدواج با سایر مسلمانان و رابطه‌ی توارث میان آنان با خوارج را جایز می‌شمرند. (همان، ۱۳۰)، برخی معتقدند که اباضیه اساساً از گروه خوارج محسوب نمی‌شوند. (ر.ک. به: بحوث فی الملل و النحل، ۵ / ۲۲۴ - ۲۴۶).

فرقه‌ی اباضیه پیرو عبدالله بن اباض تمیمی‌اند که زمان معاویه را

درک کرد و تا زمان مروان (۸۶ هـ ق) زنده بود. آنان در قرن دوم هجری در یمن، حضرموت و حجاز منتشر گردیدند. هم اکنون مرکز عمده‌شان کشور عمان است و عقاید اباضیه مذهب رسمی مردم این کشور است.

آنان همانند بقیه خوارج قرشی بودن امام را شرط نمی‌دانند (بحوث فی الملل و النحل، ۵ / ۳۰۲ - ۳۰۳) و به «انتخابات آزاد» قائل هستند. (ر.ک. به: فرق و مذاهب کلامی، ۲۹۷ - ۲۹۹؛ تاریخ مذاهب اسلامی، ۱۱۰) ناگفته پیداست اگر «امامت» را به تعبیر قرآن عهد خداوند بدانیم «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، (بقره / ۱۲۴) دیگر تعیین آن با انتخابات آزاد معنی ندارد.

۴. «امام» نزد شیعه‌ی اثنی عشریه واژه‌ی «امام» در شیعه به شخصی اطلاق می‌گردد که ریاست امور دینی و سیاسی مسلمانان و ولایت تکوینی بر آنان را بر عهده دارد؛ شخص معصومی که از سوی خداوند به این مقام برگزیده می‌شود و وجودش در هر عصری ضروری

است؛ و عالم‌ترین شخص از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که تفسیر شریعت، تعلیم حلال و حرام، تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از بدعتها و تحریفها را به عهده دارد.

به باور شیعه، سنگ پایه‌ی مسئله‌ی امامت براساس نصوص قرآن و روایت مسلم فریقین، بر سه اصل «وجوب امامت، عصمت و وجوب نص» چیده شده است (ر.ک. به: الغدير، المراجعات) و پایه و اساس دین به حساب می‌آید. در واقع «امامت» معرف مکتب تشیع است و انشعابات به وجود آمده در آن نیز معطوف به اختلافاتی است که در مسئله امامت رخ داده است. البته عموماً فرقه‌های به وجود آمده به کلی در بدنه‌ی اصلی آن - شیعیان اثنا عشری - محو گردیدند و امروزه جز نامی از آنها - به استثنای یکی دو فرقه - در کتابها باقی نمانده است.

«شیخ مفید» پس از ذکر فرقه‌های چهارده‌گانه در تشیع می‌نویسد:

«در این زمان (سال ۳۷۳ هـ ق) جز اثنا عشری (اثنا عشری) که به امامت حضرت مهدی علیه السلام معتقدند، فرقه‌ای

وجود ندارد و فرقه‌های دیگر منقرض شده‌اند و جز حکایاتی اعتمادناپذیر از آنان در دست نیست» (الفصول المختاره، ۳۲۱).

امروزه اعتقاد به امامان دوازده‌گانه، اساس و بنیان باور شیعیان جهان را تشکیل می‌دهد، زیرا در تایید این باور نصوص غیر خدشه‌ناپذیری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در دست است که در منابع شیعه و اهل سنت به طرق گوناگون نقل شده است. در طول تاریخ برای جمع آوری این نصوص کتابهای مستقل و غیر مستقل زیادی تدوین شده است و متکلمان شیعه نیز فصلی از مبحث کلام را به اثبات این مطلب اختصاص داده‌اند.

در منابع اهل سنت، احادیثی مبنی بر وجود دوازده نقیب یا امام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است که در این میان حدیث جابر بن سمره از شهرت بسزایی برخوردار است. بر اساس این حدیث امیران (امامان یا خلفا) پس از پیامبر دوازده تن و همه از قریش

هستند. در این حدیث می‌خوانیم که جابر بن سمره می‌گوید از پیامبر شنیدم که فرمود: «یکون اثنا عشر أميراً»، آنگاه کلمه‌ای فرمود که آن را نشنیدم، ولی پدرم گفت که پیامبر فرموده بود: «کلهم من قریش، همه آنان از قریش‌اند».^[۱]

افزون بر اینها از شخصیت علمی و عملی ائمه در منابع اهل سنت به قدری سخنان اعجاز انگیز وارد شده است که دهها کتاب مستقل از بزرگان اهل سنت در فضائل ائمه شیعه تدوین شده است، از جمله:

مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، از کمال الدین ابن طلحه شافعی (م: ۵۶۲ ق)؛ تذکرة خواص الأئمة فی خصائص الائمة، اثر عالم حنفی سبط بن جوزی، (م: ۶۵۴ ق) و کتاب الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، از ابن صباغ مالکی (م: ۸۵۵ ق). این کتابها بارها به زیور طبع آراسته شده‌اند و نسخ پرشمار و متنوعی از نسخه‌های خطی آنها زینت بخش مخازن خطی جهان اسلام است.

«اصل مهدویت» از دیگر اصول

محکم و خدشه ناپذیر شیعه است که هزاران حدیث از شیعه و اهل سنت در این باره موجود است.

این احادیث در کتاب منتخب الاثر فی الإمام الثانی عشر، از آیت الله صافی گلپایگانی گرد آوری شده است. از نگاه شیعه رهبری سیاسی و دینی جامعه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام به عهده‌ی فقهای جامع الشرائط و مبسوط الید است.

در ادامه به نقطه نظرات دیگر فرقه‌های شیعه چون زیدیه و اسماعیلیه در باب امامت اشاره می‌شود.

۵. «امام» نزد زیدیه

«زیدیه» فرقه‌ای از شیعه می‌باشند. آنان پس از امام حسین علیه السلام به امامت «زید» فرزند امام زین العابدین علیه السلام اعتقاد دارند، زیرا یکی از شرایط امام را «قیام مسلحانه» می‌دانستند و به این دلیل که امام زین العابدین علیه السلام قیام مسلحانه نکرد، او را فاقد منصب امامت می‌پنداشتند ولی فرزندش زید را چون قیام نمود واجد شرایط امامت می‌شمردند و «امام» می‌دانستند. (الشیعه فی المیزان، ۳۶، به نقل از: قواعد

العقائد، خواجه نصیر الدین طوسی)

«زیدیه» هر چند به اعتقاد برخی،

از شیعیان محسوب می‌شوند، در

مسئله‌ی امامت بیشتر به اهل سنت

نزدیک شده‌اند. آنان تلازمی میان

امامت و زعامت دینی با زعامت

سیاسی قائل نیستند و از نگاه آنان

امامت منصوص معنی ندارد، لذا

مانند اهل سنت بر اصل «شورا»

تاکید می‌کنند؛ نه «نص». در باور آنها

«امام» مشخص از پیش تعیین شده

نیست، بلکه پذیرش و انتخاب امت

در تعیین امام نقش اساسی دارد.

آنان برای انتخاب امام شرائطی

قائلند که هر کسی واجد آن شرائط

باشد می‌تواند «امام» باشد، از جمله:

۱. از اولاد فاطمه علیها السلام - حسنی

یا حسینی باشد.

۲. عالم به شریعت باشد تا مردم

را هدایت کند.

۳. زاهد باشد تا به اموال

مسلمانان چشم ندوزد.

۴. شجاع باشد تا از جهاد

گریزان نباشد.

۵. برای یاری دین خدا قیام

مسلحانه نماید. (فرق و مذاهب

کلامی، ۱۱۶؛ ملل و نحل شهرستانی

۱ / ۱۵۴ - ۱۵۵؛ الشیعه فی المیزان،

مغنیه، ۳۶)

«زیدیان» گرچه برای «نص» در

تعیین امام اعتباری قائل نیستند،

امامت شخص امیرمؤمنان و

حسنین علیهما السلام را تا حدودی برجسته‌تر

پذیرفته‌اند؛ حتی فرقه‌ی جارودیه از

آنان، معتقد به نص آشکار در مورد

این سه امام بزرگوار بودند، ولی

فرقه‌های دیگر زیدیه تا این میزان

قبول نمی‌کردند. (البحر الزخار، احمد

بن مرتضی؛ المقالات و الفرق، ۱۸ -

۱۹ و ۷۱ - ۷۴؛ ملل و نحل

شهرستانی، ۱ / ۱۴۰ - ۱۴۳؛ مسائل

الامامة، ۴۲ - ۴۵؛ دائرة المعارف

بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۱ - ۱۴۲)

«زیدیه» در سال ۲۸۸ هجری در

یمن به قدرت رسیدند. در آن سال

دولت زیدی توسط «یحیی بن

الحسن» ملقب به «الهادی الی الحق»

- از ائمه زیدیه - تأسیس شد و تا

سال ۱۳۸۲ که نهضت جمهوری

خواهی عربی در یمن شکل گرفت،

امامت و حکومت زیدیه در یمن، در

فرزندان و نوادگان وی ادامه داشت.

(ن.ک. به: فرق و مذاهب کلامی، ۱۳۸ - ۱۳۹).

۶. «امام» نزد اسماعیلیه:

یکی از فرقه‌های کهن شیعه که خود به انشعابات گوناگونی تجزیه شده، «فرقه‌ی اسماعیلیه» است. این فرقه پیوسته مورد توجه‌ی نحله‌شناسان قرار داشته و صدها کتاب و رساله پیرامون آن تدوین شده است.

ظهور این فرقه به نیمه‌ی قرن دوم پس از شهادت امام صادق علیه السلام بر می‌گردد. آنان معتقد به امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام شدند و از آن پس به گروه‌های بی‌شماری تقسیم گشتند.

علامه‌ی طباطبائی در بیان فرق کلی میان شیعه‌ی دوازده امامی و شیعه‌ی اسماعیلی می‌نویسد:

«فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی این است که اسماعیلیه معتقدند که امام به دور هفت گردش می‌کند و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت، بلکه ارتفاع اصل تکلیف، خاصه به

قول باطنیه مانعی ندارد، بر خلاف شیعه‌ی دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می‌دانند و برای او دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می‌دانند و برای قرآن کریم، هم ظاهر و هم باطن اثبات می‌کنند. (الشیعة فی الاسلام، ۵۸ - ۵۹).

به هر حال «امام» از منظر اسماعیلیه، شخصی است برگزیده و منصوب از جانب خداوند که دارای درک کامل و جامع از ابعاد ظاهری و باطنی قرآن است. از نگاه آنان «امام» حاکم بر عالم باطن، و «پیامبر» حاکم بر عالم ظاهر است و هرگز زمان از وجود امام و دعوت او خالی نخواهد بود. (همان، ۵۳ - ۵۴). از منظر اسماعیلیه جهان هستی لحظه‌ای بدون وجود امام دوام نخواهد داشت، لذا بر این باورند که امامت در نسل امیرمؤمنان به صورت موروثی ادامه دارد. (ر.ک. به: اسماعیلیه، مجموعه مقالات، ۱۲۸ - ۱۳۵)

«امام» نزد نزاریه

در فرقه‌ی اسماعیلیه انشعابات جدیدی پدید آمد که از مهم‌ترین آنها دو فرقه‌ی مستعلویه و نزاریه می‌باشد.

امامان فرقه‌ی اسماعیلیه به نام «خلفای فاطمی» در مصر به قدرت رسیدند. آنان در سال ۲۹۲ هجری دولت اسماعیلیه فاطمیون را در برابر حکومت عباسی تأسیس کردند و در سال ۵۶۷ هجری توسط ایوبیان برچیده شدند. آنان طی این مدت بر آفریقا و برخی مناطق دیگر حکومت کردند و مجموع خلفای آنان - به عنوان امامان اسماعیلیه - چهارده نفر بودند. (ر.ک. به: تاریخ الخلفاء، الشیعه فی الاسلام، ۵۳ - ۵۷).

خلفای اسماعیلیه فاطمی، به گفته جرجی زیدان، در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی می‌کردند و تنها در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و به فتوای ائمه شیعه رفتار می‌نمودند (تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۵ - ۸۴۸).

هشتمین امام فاطمی «المستنصر بالله (م: ۴۸۷ ق) دو فرزند به نامهای «المستعلی بالله (م: ۴۹۵ ق) و «نزار»

داشت. «نزار» ولیعهد مستنصر شده، ولی پس از مرگ مستنصر، «افضل» فرمانده نظامی دولت فاطمیون، به جای «نزار» برادرش «مستعلی» را به عنوان امام انتخاب کرد و همین امر موجب شد فرقه اسماعیلیه به دو شاخه بزرگ، مستعلویه و نزاریه تجزیه شود. اسماعیلیان مصر، یمن، گجرات و بسیاری از اسماعیلیان شام امامت مستعلی را پذیرفتند، ولی گروه بزرگی از اسماعیلیان شام و تمامی اسماعیلیان عراق، ایران و... به نزار به عنوان نوزدهمین امام خود وفادار ماندند.

فرقه نزاریه در ایران نخست توسط «حسن صباح» رواج یافت. وی که از طرفداران نزار بود، پس از به حکومت رسیدن مستعلی، به مخالفت با حکومت فاطمی قاهره برخاست و پس از تحمل تبعید در مصر و اسکندریه، به ایران گریخت و در قلعه‌ی «آلموت» دست به فعالیت گسترده زد و فرقه نزاریه را در ایران سامان داد، ولی این تشکیلات عظیم با حمله‌ی مغول در هم ریخت و طرفداران آنها در

اطراف و اکناف پراکنده شدند (الشیعہ فی الاسلام، ۵۶ - ۵۷).

پس از آنان «آقاخان محلاتی» از فرقه‌ی نزاریه، در سال ۱۲۵۵ هجری. در ناحیه‌ی کرمان بر ضد «محمد شاه قاجار» قیام کرد، ولی متحمل شکست شد و به بمبئی (هند) گریخت و در آنجا مردم را به امامت خویش دعوت کرد و پس از آن «نزاریه» به «آقاخانیه» شهرت یافت (فرق و مذاهب کلامی، ۹۵ - ۹۹) و امروزه به امامت والاشاه کریم حسینی (آقا خان چهارم) به عنوان چهل و نهمین امام که هنوز در قید حیات است، اعتقاد دارند. (ر.ک. به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۸ / ۷۰۰؛ اسماعیلیه، مجموعه مقالات، ۱۳۱ - ۱۳۲).

«امام» نزد مستعلویه

اسماعیلیه در شاخه‌ی «مستعلویه» به دو بخش حافظیه و طیبیه تجزیه شدند. شاخه‌ی حافظیه دوامی نیافت، ولی شاخه‌ی طیبیه - منسوب به طیب تنها فرزندان مستعلی - تا به امروز باقی است. طیب فقط چند ماه پیش از مرگ پدرش - دهمین خلیفه فاطمی -

به دنیا آمد و در نوزادی برخوردار از مقام امامت و خلافت شد، ولی چون آغاز خلافت وی با آشوب حافظیه - شاخه‌ی دیگر اسماعیلیه - همراه شده بود، طرفداران وی ناچار شدند «طیب» را در سال ۵۲۴ ق، از انتظار مستور کنند. با غیبت وی، دعوت فاطمی از مصر به یمن و سپس هند منتقل شد.

این شاخه معتقدند که امامت در اعقاب «ابوالقاسم طیب» تداوم دارد تا روزی که از نسل وی، امام غایب در آخر الزمان ظهور کند. به اعتقاد آنان در زمان استتار، دعوت به وسیله‌ی «داعیان» صورت می‌گیرد. (ر.ک. به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۸ / ۶۹۶؛ اسماعیلیه، ۱۲۸ - ۱۳۰). آنان بر این باورند که «امام» در بالاترین مقام روحانی و صاحب ولایت مطلقه در جهان است. بیست و شش خادم دارد که بیست و پنج تن، «مقام حجّت» دارند و یک نفر «داعی بلاغ» است. این اشخاص در زمان استتار امام نیز با او در پرده‌ی استتار به سر می‌برند و مقام بعد از ایشان (داعی مطلق) نایب امام و

صاحب اختیار دعوت و پیشوای ولایت است. (ر.ک. به: فرق و مذاهب کلامی، ۹۶ - ۹۷)

۵. به اعتقاد شیعه بعد از امیرمؤمنان علی علیه السلام یازده تن از فرزندان آن حضرت به امامت رسیدند؛ نه دوازده تن! ولی نویسنده‌ی مقاله از روی سهل انگاری عدد دوازده تن را به شیعه نسبت داده است!

۶. یکی از اعتقادات شیعه این است که: «امامان هم زمان قدرت سیاسی و مذهبی دارند و معنای باطنی قرآن را می‌دانند و...» ولی نسبت دادن چنین اعتقاداتی به خوارج بسیار شگفت آور است. اگر خوارج چنین اعتقادی نسبت به امام علی علیه السلام داشتند در مقابلش خروج نمی‌کردند و حضرت را رمی به کفر نمی‌نمودند. (ر.ک. به: بحوث فی الملل والنحل، ۵ / ۶۹ - ۱۷۶)

اعتقاد به آگاهی ائمه اهل بیت علیهم السلام بر تمام علوم و معارف ظاهری و باطنی قرآن به شیعه اختصاص ندارد، بلکه بزرگان اهل سنت نیز به این نکته اذعان دارند، زیرا این اعتقاد ریشه‌های قرآنی دارد

و آیاتی چون: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (فاطر / ۳۲): «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران / ۷) و «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^[۲۱] (رعد / ۴۳) بر آن دلالت دارد که براساس روایاتی که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تطبیق شده است و مورد تأیید و اذعان بزرگانی از اهل تسنن قرار گرفته است. از جمله: «شهرستانی» عالم نامی اهل سنت پس از بیان حدیث ثقلین^[۲۲] که به روشنی بر پیوند ناگسستنی کتاب و اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کند، می‌نویسد:

«... وَخَصَّ الْكِتَابَ بِحَمَلَةِ مِنْ عِترَةِ الطَّاهِرَةِ وَنَقَلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ الزَّكَاةِ الزَّاهِرَةِ يَتْلُوهُ حَقِّ تِلَاوَتِهِ وَيدرسونه حَقِّ دِرَاسَتِهِ، فَالْقُرْآنُ تَرَكَّهُ وَوَرَّثَهُ وَهُمْ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ؛ [پیامبر] قرآن را به حاملان از عترت طاهره‌اش و ناقلانی از یاران پاک و شایسته‌ی خود، اختصاص داد. آنان قرآن را به شایستگی تلاوت می‌کنند

و به درستی در آن غور می‌نمایند، پس قرآن، میراث پیامبر و عترتش وارثان آن حضرت می‌باشند و آنان یکی از دو ثقل هستند».

[آنگاه می‌افزاید:] «ولقد كانت الصحابة متفقين على أن علم القرآن مخصوص بأهل البيت»؛ «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همه بر این نکته اتفاق نظر داشتند که دانش قرآنی، ویژه‌ی اهل بیت است»^۱.

این است که مفسران دست اول اسلام که خود از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌روند، به شاگردی امیرمؤمنان علی علیه السلام افتخار می‌کردند و به آن می‌بالیدند.

«عبدالله بن مسعود» می‌گفت: من علم تفسیر را از علی علیه السلام فراگرفتم و می‌افزود: «إنّ علی بن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن»؛ «تمام ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است»^۲.

ابن عباس می‌گفت: «جُلُّ ما تعلّمتُ من تفسیر القرآن من علی بن ابی طالب علیه السلام»، «تمام آنچه از قرآن

فرا گرفتم، از علی بن ابی طالب است» (التفسیر الاثری الجامع، ۹۷/۱).

علی علیه السلام خود می‌فرمود: «لو شئت أوقر سبعین بعیراً من تفسیر أمّ القرآن لفعلت»؛ «اگر بخواهم تنها از تفسیر سوره‌ی حمد، بار هفتاد شتر را پر نمایم، می‌توانم» (الاتقان، ۲/ ۴۹۰ ح ۶۳۶۷).

۷. «امام» نزد اهل سنت مذاهب اهل سنت - جدای از تعریف لغوی «امام» که آن را به معنی پیشوا گرفته‌اند (تاج العروس، واژه امّ)، تعریفی به نسبت یکسان از «امام» ارائه داده‌اند.

«امام» در تعریف آنها: «کسی است که برای خلافت نبوت در نگهبانی از دین و سیاست دنیا انتخاب گردد». (ر.ک. به: غیاث الامم / ۱۵؛ الموافق / ۳۹۵)

«ابن خلدون» امام را کسی معرفی می‌کند که «امت را براساس نظر شرع و در راستای مصالح دینی و دنیوی آنان رهبری کند» (مقدمه ابن خلدون، ۱۵۱).

برابر این نگرش، «امامت» در حدّ رهبری شرعی امت تنزل می‌یابد و

۱. مفتاح الأسرار و مصابیح الأبرار، ۱/ ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، ۴۲ / ۴۰۰.

با مفاهیم «خلافت و إمرة المؤمنین» مترادف می‌گردد. (ر.ک. به: روضه الطالبین، ۱۰ / ۴۹؛ مقدمه‌ی ابن خلدون ۱۵۱؛ الخلافه أو الإمامه العظمی، ۱۰۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۷)

اهل سنت، صرف نظر از برخی مخالفتها، مانند شیعه، به اصل ضرورت امام برای جامعه اسلامی اعتقاد دارند (ر.ک. به: صحیح مسلم، ۳ / ۱۴۷۸؛ الأحکام السلطانیة ابو یعلی، ۱۹؛ الفضل ابن حزم / ۸۷؛ الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ۱۰، ۲۶۴؛ الحسبة، ابن تیمیة، ۱۱)؛ جز آنکه جایگاه امامت نزد آنان با آنچه شیعه به آن معتقد است، تفاوت اساسی دارد. آنان عموماً، تدبیر امور دنیا را برای نظام دین ضروری می‌دانند و لذا وجوب امامت را از ضروریات شرع می‌شمارند. (الاقتصاد فی الاعتقاد / ۱۴۷ - ۱۴۹).

از نگاه آنان تکالیف و وظایفی چون: قیام به امر به معروف و نهی از منکر (الحسبة / ۱۴) نگاهبانی و حراست از دین و اجرای آن، اقامه‌ی فریضه‌ی جهاد (معید النعم و مبید

النقم / ۱۶ - ۱۷) تأمین امنیت جامعه و تمامیت اراضی دارالاسلام (الارشاد / ۱۵۶) و تدبیر امور دنیوی مسلمانان با حفظ مصالح دینی (مجموع فتاوی، ۲۸ / ۲۶۲)، حول محور «امامت» سامان می‌یابد و از مسئولیتهای «امام» شمرده می‌شود. همچنین اکثر آنان بر این باورند که امامت برای دو تن در عرض هم مستقر نخواهد شد. (شرح نووی بر مسلم، ۱۲ / ۲۳۳ - ۲۳۴؛ مراجعه شود به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۶ - ۱۵۱).

اختلاف نظرها پیرامون انتخاب امام

از مسائل اختلافی در موضوع امامت چگونگی تعیین و انتخاب امام است. از منظر شیعه تعیین جانشین برای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همچون پیامبران پیشین با نصب الهی و از طرف خداوند است، ولی از نگاه عموم اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلاف سنت انبیای پیشین، کسی را به جانشینی تعیین نکرد و آن را بر اساس اصل قرآنی «شورا» به امت واگذار نموده است. (ر.ک. به: مسند احمد، ۱ / ۴۳؛ سنن ترمذی، ۴ /

۵۰۲؛ فتح الباری، ۱۳ / ۲۴۶)

«مادلونگ» - یکی از محققان غیر مسلمان - در یک داوری بی طرفانه با ردّ نظریه‌ی اهل سنت می نویسد: «توصیه قرآنی به مؤمنان در حلّ و فصل امور از راه شورا، شامل مسئله‌ی جانشینی نمی شود. این امر به نصّ قرآن در مورد انبیای گذشته با انتخاب الهی صورت می گیرد و خداوند معمولاً جانشینان آنان را از خویشاوندان خود آنان بر می گزیند، خواه این جانشینان پیامبر باشند یا نباشند» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۷).

در هر حال در تصوّر اهل سنت معیار در تعیین امام - به عنوان جانشین پیامبر - همان معیارهایی است که صحابه آن حضرت از روز نخست پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را در تعیین خلفا مدّ نظر قرار داده اند، ولی چون برابر حقایق و اسناد مسلم تاریخی، وحدت رویه‌ای در انتخاب خلفای نخستین گزارش نشده است، بلکه همه‌ی گزارشها خلاف آن را تأیید می کند؛ اندیشوران اهل سنت در

رسیدن به یک نمونه دینی در این امر، ناکام ماندند و دچار اختلاف و سردرگمی شدیدی شدند.

آنچه در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، به گفته‌ی عمر، یک «فلته» و تصمیم گیری ناگهانی و بدون اندیشه بود (صحیح بخاری، ۸ / ۲۶؛ تاریخ طبری، ۲ / ۴۴۶). در آنجا ابوبکر به ضرورت قریشی بودن امام و حاکم اشاره کرد. (صحیح بخاری، ۸ / ۲۷؛ سنن کبری بیهقی، ۸ / ۱۴۲). همچنین عمر مهاجران را عشیره پیامبر و به همین دلیل سزاوار حکومت خواند (تاریخ طبری، ۲ / ۴۵۷ - ۴۵۸). به ادعای اهل سنت مبنای مشروعیت در سقیفه، بر خلاف نظر شیعه، «انتخاب و شورا» بود؛ نه «نصّ».

«قریشی بودن» و از «عشیره پیامبر بودن» نیز، ز جمله شرایطی بود که در سقیفه مدّ نظر قرار گرفت، ولی دو سال بعد، ابوبکر در جریان استخلاف عمر راه دیگری را در پیش گرفت، و خود بر اساس «نصّ»، نه «انتخاب و شورا»، خلیفه بعدی را تعیین کرد (طبقات ابن

سعد، ۳ / ۱۹۹ - ۲۰۰؛ مناقب عمر بن خطاب ابن جوزی، ۷۱ - ۷۵؛ کاری که به عقیده‌ی آنان پیامبر صلی الله علیه و آله هم آن را انجام نداده بود. در اینجا می‌بینیم «نص» به جای «انتخاب و شورا» کارگر افتاد.

دیری نباید که عمر هم پیش از مرگش، اظهار کرد اگر «سالم، مولای ابوحنیفه» زنده بود او را به جانشینی انتخاب می‌کرد (الاستیعاب، ۲ / ۵۶۸). معنای این سخن آن بود که قریشی بودن هم در انتخاب یا انتصاب خلیفه شرط نیست، چیزی که در سقیفه خلاف آن را گفته بودند. سرانجام عمر برای تعیین خلیفه، راه سومی برگزید که نه نص بود و نه انتخاب! وی شورای ۶ نفره تشکیل داد و از آن خواست از میان خود یک تن را به عنوان امام مسلمین انتخاب کنند. (أنساب الأشراف بلاذری، ۵ / ۱۶ - ۲۱؛ طبقات ابن سعد، ۳ / ۳۴۲). از اینها گذشته، پس از قتل عثمان، امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ به اصرار مردم مدینه برای پذیرش مسئولیت امامت، آن را مشروط به رضای

قر
□
ع

اصحاب بدر (صواعق المحرقة، ۱۴۵). «فقال علی: لیس ذلک إلکم إنما ذلک إلى أهل البدر فمن رضی به أهل البدر فهو خلیفه». و طبق روایتی، منوط به رضای مسلمین کرد (تاریخ طبری، ۳ / ۴۵۰). امام در آنجا فرمود: «فإن بیعتی لا تكون خفیاً ولا تكون إلّا عن رضا المسلمین».

اینها نشان می‌دهد که روش واحدی در انتخاب خلفاء اتفاق نیفتاد، لذا نباید از اهل سنت انتظار داشت در این مسئله به اتفاق نظر دست یابند، حتی در مورد میزان مشروعیت تعیین خلفا نیز میان اهل سنت وحدت نظر وجود ندارد. برای نمونه «واصل بن عطاء» - پیشوای معتزله - در مورد دو طرف جنگ جمل (حضرت علی علیه السلام و طلحه و زبیر) تنها معتقد بود یکی از دو طرف گمراه بود، ولی وی قادر به تعیین آن نیست (ر.ک. به: الانتصار، ۹۷ - ۹۸؛ الفرق بین الفرق، ۱۲۰).

اهل سنت در انتخاب و اختیار امام نیز اختلافات شدیدی دارند. برخی اجماع اهل حل و عقد را در تعیین و کشف امام لازم می‌دانند

(مقدمه‌ی ابن خلدون، ۱۶۵؛ الأحكام السلطانية، ۱۳۹) و بعضی آن قدر آن را تنزل داده‌اند که مدعی شدند اجماع اهل حلّ و عقد می‌تواند با رأی یک نفر هم محقق شود. (اصول الدین، ۲۸۰ - ۲۸۱؛ فضائح الباطنية، ۱۷۶).

از نگاه اهل سنت، انتخاب خلیفه می‌تواند به غیر از طریق اهل حلّ و عقد - از راه استخلاف - یعنی انتخاب امام توسط امام پیشین، (الأحكام السلطانية، ماوردی، ۱۰)، یا حتی از طریق غلبه و استیلاء باشد!! (الأحكام السلطانية، ابویعلی، ۲۰۳؛ المعتمد فی اصول الدین، ۲۳۸؛ المغنی، ابن قدامة، ۸ / ۱۰۷ - ۱۰۸؛ الاعتصام، شاطبی، ۲ / ۳۰۵؛ و ر.ک. به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۸ به بعد). از آن سو در حالی که شیعه برای امام شرایطی چون عصمت و علم غیب را لازم می‌دانند، تنها برخی از اهل سنت «اجتهاد» (الأم، ۱ / ۱۸۸؛ اصول الدین، ۲۷۷). و برخی دیگر نیز «عدالت» (مقدمه‌ی ابن خلدون، ۱۵۲). را از شروط و اوصاف حاکم اسلامی دانسته‌اند، ولی عموم آنها پذیرش ولایت و حکومت

فاسق را به عنوان امام و ولی امر مسلمین، بی‌اشکال می‌دانند (نهایة المحتاج، ۴۰۹). و در بحث اجتهاد هم برخی از آنها، تنها رجوع به مجتهد را در حال ضرورت برای حکام اسلامی کافی می‌دانند. (فضائح الباطنية، ۱۷۶).

بین این نگرشها با آنچه شیعه بر اساس آموزه‌های قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آن را فرا گرفته است، فرسنگها فاصله است. از این رو عموم اهل سنت، اطاعت از امام را مطلقا واجب می‌دانند، حتی اطاعت از امام فاسق و جائز را لازم می‌دانند (الأحكام السلطانية، ابویعلی، ۲۰؛ المعتمد فی اصول الدین، ۲۴۵؛ روضة الطالبین، نووی، ۱۰ / ۴۸). همچنین بر این باورند که امام با فسق یا ظلم و ستم بر مردم، نه تنها عزل نمی‌شود، بلکه شوریدن و خروج بر وی نیز جائز نیست (ر.ک. به: التمهید، باقلانی، ۳۲؛ مراتب الاجماع، ۱۲۴؛ شرح نووی، ۱۲ / ۲۲۹) و تنها باید او را انذار داد. (شرح نووی، ۱۲ / ۲۲۹)، حتی «ابویعلی» ادعا می‌کند که: «اگر امام

اعتقاد نادرستی هم داشته باشد، باز این امر مانعی برای تداوم امامت او نیست» (ر.ک. به: الأحكام السلطانية، ابویعلی، ۱۲۰؛ الأحكام السلطانية، ماوردی، ۱۸؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ / ۱۴۶ - ۱۵۱)، این در حالی است که بر اساس اعتقاد شیعه، این امور از مصادیق رکون بر ظالمین و نوعی سازش و ذلت پذیری است. کارنامه شیعیان و قیامهای سرسختانه آنان در طول تاریخ در برابر حاکمان جور و ستم، خود بهترین گواه بر این مطلب است.

ناگفته نماند از میان علمای اهل سنت، بزرگانی وجود دارند که هم صدا با شیعه، امامت فاسق و جائز را جایز نمی‌دانند. از جمله برخی از مفسران، در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره با استفاده از فراز «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» اظهار نموده‌اند که امامت برابر نصّ این آیه عهد خداوند شمرده شده و فاسق و جائز در آن سهمی ندارند.

«فخر رازی» در این باره اتفاق جمهور فقهاء و متکلمان را ادعا

می‌نماید و می‌گوید: آنان به اتفاق بر این باورند که عقد امامت فاسق به دلالت «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» جایز نیست (تفسیر الکبیر، ۴ / ۴۲). «امام شافعی» نیز با تمسک به همین آیه امامت فاسق را جایز نمی‌داند و می‌گوید: «لأنّه لا ينظر لنفسه فكيف ينظر لغيره؟!» (شرح العقائد النسفیة / ۱۲۴).

«جارالله زمخشری» در تفسیر آیه اظهار می‌دارد: «این دلیل است بر اینکه شخص فاسق صلاحیت امامت ندارد، زیرا کسی که شهادت و قضاوتش پذیرفته نمی‌شود، چگونه می‌تواند برای امامت (که امری مهم‌تر است) صلاحیت داشته باشد و اطاعت او واجب باشد؟! (کشاف، ۱ / ۱۸۴). آنگاه می‌افزاید: «به همین جهت ابوحنیفه، مخفیانه، به وجوب نصرت زید بن علی که در آن زمان بر امام فاسقی چون منصور دوانیقی خروج کرده بود، فتوا داد» (همان).

«ابوبکر جصاص» نیز با استفاده از همین آیه، امامت فاسق را جایز نمی‌شمرد (احکام القرآن جصاص، ۱ / ۶۹ - ۷۰. برای مطالعه بیشتر ر.ک.

به: التفسیر الاثری الجامع، ۴ / ۵۵ - ۶۰)، ولی اینها نظر قاطبه‌ی اهل سنت نیست و در عمل هم به آن ملتزم نیستند.

۸. کاربرد واژه‌ی «امام» برای امام جماعت یا افراد برجسته علمی، بر خلاف ادعای نویسنده‌ی مقاله، اختصاص به اهل سنت ندارد، بلکه شیعیان نیز این واژه را در این موارد به کار می‌گیرند.^[۱] هر چند دایره کاربرد این واژه ممکن است نزد اهل سنت به لحاظ اهل لسان بودن، متداول‌تر و فراگیرتر باشد، ولی اصل کاربرد انکارپذیر نیست. گذشته از این، موضوع سخن اساساً درباره‌ی کاربرد لفظی نیست و گر نه از حیث کاربرد، قرآن این واژه را درباره ائمه کفر نیز به کار گرفته است (توبه / ۱۲)، بلکه آنچه محل کلام و موضوع بحث است، محتوای واژه (قیادت امت در امر دین و دنیا) است؛ نه موارد کاربرد آن.

توضیحات

[۱] این حدیث در منابع دست اول اهل سنت با مضامین گوناگون نقل شده است، گاه با لفظ «یکون

بعدی اثنا عشر أمیراً - کلهم من قریش»، گاه با لفظ: «إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه - کلهم من قریش»، و گاه با الفاظ مشابه دیگر.

لطف الله صافی گلپایگانی، ۲۷۱ حدیث با این مضمون از منابع شیعه و اهل سنت گردآوری کرده است (منتخب الاثر، ص ۴۳ - ۸۳). (ر.ک. به: صحیح بخاری، ۸ / ۱۲۷؛ صحیح مسلم، ۲ / ۱۹۱؛ سنن ترمذی، ۲ / ۴۵؛ سنن ابی داود ۲ / ۳۰۹).

[۲] در تفسیر ثعلبی از ابن حنفیه روایت شده است: «مَنْ عَنده علم الکتاب، قال: هو علی بن أبی طالب» (تفسیر ثعلبی، ۵ / ۳۰۲).

[۳] حدیث معروف ثقلین که به قول آیت الله بروجردی بیش از ۱۸۰ تن از دانشمندان و مشاهیر اهل سنت در جوامع حدیثی، صحاح و سنن آن را نقل کرده‌اند (جامع احادیث شیعه ۱ / ۲۰) از جمله احادیث متواتری است که بر جایگاه عظیم اهل بیت و نقش بی‌بدیل آنها در هم‌سویی و هم‌آوایی با قرآن دلالت دارد. در آن حدیث می‌خوانیم: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عترتی اهل بیتی».

[۴] کافی است در این زمینه به رساله‌های عملیه هر مرجع شیعی یا کتب فقهی آنها مراجعه شود. در تمام آنها کاربرد واژه امام برای امام جماعت متداول است. در ارتباط با کاربرست این واژه نسبت به بزرگان دین کافی است به کاربرد آن برای افرادی چون امام خمینی رحمته الله علیه و امام موسی صدر اشاره شود.

منابع و مؤاخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق سعید المندوب، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۳- ابویعلی، الأحکام السلطانية، به کوشش محمد حامل فقی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۴- ماوردی، الأحکام السلطانية، قاهرة، ۱۹۷۸ م.
- ۵- جوینی، عبدالملک، الإرشاد، به کوشش اسعد نعیم، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۶- ابن عبدالبر، الاستیعاب، به کوشش علی محمد بجای، مکتبه نهضة مصر، قاهرة.
- ۷- اسماعیلیه، مجموعه مقالات، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۴ ش.
- ۸- بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، استانبول، ۱۳۴۶ ق.
- ۹- شاطبی، الاعتصام، قاهرة، ۱۳۲۲ ق.
- ۱۰- غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۱- خیاط، عبدالرحیم، الانتصار، به کوشش فیبرگ، قاهرة، ۱۹۲۵ م.
- ۱۲- بلاذری، انساب الاشراف، به کوشش گویتین، بیت المقدس، ۱۹۳۶ م.
- ۱۳- احمد بن مرتضی، البحر الزخار، به کوشش عبدالله بن عبدالکریم جراف، بیروت، ۱۳۹۴ ق.
- ۱۴- سبجانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، حوزة علمیه قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۵- تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۶- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد یحیی الدین عبدالحمید، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۱ ق.
- ۱۷- تاریخ طبری، موسسه اعلمی، بیروت.
- ۱۸- ابوزهره، محمد، تاریخ مذاهب اسلامی، مترجم علیرضا ایمانی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، قم، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۹- سعیدی روشن، محمد باقر، تحلیل زبان قرآن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، قم، ۱۳۸۳ ق.
- ۲۰- معرفت و همکاران، التفسیر الاثری الجامع، مؤسسة التمهید، قم، ۱۳۸۷ ش.
- ۲۱- ثعلبی، تفسیر ثعلبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲۲- مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۳، ج ۴۶.
- ۲۳- فخر رازی، تفسیر کبیر، دارالکتب العلمیه، تهران، ج دوم.
- ۲۴- باقلانی، التمهید، به کوشش مکارتی، بیروت، ۱۹۵۷ م.
- ۲۵- آیت الله بروجردی، جامع احادیث الشیعة، مطبعة العلمیه، قم، ۱۳۹۹ ق.
- ۲۶- قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، قاهرة، ۱۳۸۷ ق.
- ۲۷- ابن تیمیه، الحسیة، دارالشعب، ۱۹۷۶ م.
- ۲۸- رشید رضا، محمد، الخلافة أو الإمامة العظمی، قاهرة، ۱۳۴۱ ق.
- ۲۹- موسوی بجنوردی، کاظم (زیر نظر)، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، وزارت فرهنگ

و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۳۰- صفوی، کورش، درآمدی بر معنانشناسی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۳۱- نووی، یحیی، روضة الطالبین، المكتب الاسلامی، بیروت.

۳۲- ابن اشعث سجستانی، سنن ابی داود، به کوشش سعید محمد لحام، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.

۳۳- ترمذی، سنن، به کوشش احمد محمد شاکر، قاهره، ۱۳۹۸ ق.

۳۴- بیهقی، سنن کبری، دار الفکر.

۳۵- شرح نووی بر مسلم، قاهره، مطبعة المصرية.

۳۶- علامه طباطبائی، الشیعة فی الاسلام، ترجمه جعفر بهاء الدین.

۳۷- مغنیه، محمد جواد، الشیعه فی المیزان، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۹ ق. چ چهارم.

۳۸- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.

۳۹- صحیح مسلم، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، ۱۳۷۴ ق.

۴۰- هیثمی، ابن حجر، صواعق المحرقة، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مكتبة القاهرة، مصر.

۴۱- طبقات ابن سعد، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۴۲- تفتازانی، مسعود، شرح العقائد النسفیة، به کوشش محمد عدنان درویش، ۱۴۱۱ ق.

۴۳- باربور، ایان، علم و دین، مترجم خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران،

۱۳۶۲ ش.

۴۴- جوینی، عبدالملک، غیث الأمم، به کوشش مصطفی حلمی و فواند عبدالمنعم، اسکندریه، ۱۴۰۰ ق.

۴۵- عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۴۶- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به کوشش محمد یحیی الدین عبدالحمید، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۴۷- گلپایگانی، علی ربّانی، فرق و مذاهب کلامی، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، ۱۳۸۵ ش.

۴۸- ابن حزم، الفصل، بیروت، ۱۳۹۵ ق.

۴۹- شریف مرتضی، الفصول المختارة، تحقیق سید نور الدین جعفریان و همکاران، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق. چ دوم.

۵۰- غزالی، فضائح الباطنیة، به کوشش عبدالرحمان بدوی، دارالکتب الثقافیة، کویت.

۵۱- زمخشری، جارالله، الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۶۶ ق.

۵۲- مؤذّب، مبانى تفسیر قرآن، انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۸۶ ش.

۵۳- ابن تیمیة، مجموع فتاوی، به کوشش عبدالرحمان عاصمی، ریاض، ۱۳۸۶ ق.

۵۴- ابن حزم، مراتب الاجماع، دارالکتب العلمیة.

۵۵- منسوب به اکبر، ناشی، مسائل الإمامة، به کوشش فان اس، بیروت، ۱۹۷۱ م.

۵۶- احمد، مسند، بیروت، دارصار.

۵۷- ابویعلی، المعتمد فی اصول الدین، به کوشش ودیع زیدان حداد، بیروت، ۱۹۷۴ م.

۵۸- ابن قدامة، المغنی، عالم الكتب، بیروت.
۵۹- شهرستانی شافعی، عبدالکریم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۶ ش.

۶۰- اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۶۱- ابن خلدون، مقدمه، دارالکتب العلمیه، بیروت

۶۲- شهرستانی، ملل و نحل، به کوشش محمد بن فتح الله بدران، قاهرة، ۱۳۷۵ ق.

۶۳- ایجی، عبدالرحمان، المواقف، عالم الكتب، بیروت.

۶۴- ابن جوزی، مناقب عمر بن الخطاب، به کوشش سعید محمد لحام، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۶۵- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۷ ق، چاپ پنجم.

۶۶- آیت الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر، مؤسسة السيرة المعصومه، قم، ۱۴۲۱ ق، چ دوم.

۶۷- رملي، نهاية المحتاج، مكتبة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة.